

جامعه‌شناسی سیاسی عربستان:

روابط دولت و نیروهای سیاسی – اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۲۴

محمدعلی قاسمی*

چکیده

در این مقاله پس از طرح مباحث تئوریک مربوط به امکان و شکل تحلیل جامعه عربستان سعودی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، به شکاف‌های فعال و غیرفعال دینی، مذهبی، سنت و مدرنیسم، طرفداری از حکومت یا مخالفت با آن و شکاف‌های نسلی و قبائلی در این کشور پرداخته خواهد شد. استدلال اصلی این مقاله بر آن است که به دلیل نبود بسترهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، در صورت فقدان بحرانی مهم و آن هم عمدتاً از خارج عربستان (نظیر تداوم افول قیمت نفت)، شکاف‌های اجتماعی در این کشور، سطحی و کم‌رنگ مانده و فعال نخواهند شد و لذا شاهد صف‌آرایی نیروهای اجتماعی و سیاسی به صورت جدی در جامعه عربستان نخواهیم بود.

واژگان کلیدی: عربستان سعودی، نیروهای اجتماعی، جریان‌های مذهبی، شکاف‌های اجتماعی، رانتیرسم.

mualiq@gmail.com

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال بیستم • شماره اول • بهار ۱۳۹۶ • شماره مسلسل ۷۵

مقدمه

در جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک، بنا بر تحلیل و تبیین روابط نیروهای اجتماعی با دولت است. اصل بر این است که هر حکومتی دارای «پایگاه اجتماعی» -گسترده یا محدودی- است و نمی‌تواند معلق و یا منفک از جامعه باشد (بشیریه، ۱۳۷۹: ۲۰-۱۹). بر اساس نگرش فوق، نیروهای اجتماعی که حول شکاف‌های مختلف اجتماعی و مهم‌تر از آن، شکاف‌های اقتصادی شکل گرفته‌اند، وارد روابط گوناگونی با دولت می‌شوند؛ تلاش می‌کنند تا بر دولت تأثیر گذاشته و آن را در جهت منافع خویش به حرکت و عمل وادارند؛ اگر نفوذ کافی و یا سیطره بر دولت دارند، این نفوذ و تسلط را حفظ کرده و توجیه کنند؛ و اگر بی‌نصیب و محروم‌اند، سیطره و منافع گروه‌های رقیب را به چالش بطلبند و مورد اعتراض قرار دهند (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۱۳-۱۱۲). در هر حال، این منظر مدعی است که دولت به نحوی از انحاء، از اجتماع برخاسته و به درجات مختلف از گروه‌ها، طبقات و اقشار اجتماعی متأثر شده و در تحلیل نهایی، با اراده آن‌ها شکل گرفته و تداوم می‌یابد.

وقتی با این نظرگاه به جامعه عربستان می‌نگریم، به نظر می‌رسد که با دشواری‌هایی مواجه می‌شویم. جامعه سیاسی^۱ عربستان قبل از شکل‌گیری حکومت سعودی در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم وجود نداشت. آنچه موجود بود، تسلط حکومت عثمانی بر منطقه حجاز و حضور مبهم آن در مناطقی چون نجد بود. در این نواحی و بویژه در قسمت بیابانی عربستان، هویت‌های قبائلی حاکم بوده و امروزه نیز به‌رغم تحولات عمیق و عظیم، همچنان هویت قبیله‌ای و انتساب به قبائل حائز اهمیت است. حتی اسم «مملکت عربی سعودی» نیز تازگی تکوین این جامعه را انعکاس می‌دهد. به بیانی صریح‌تر، این جامعه توسط حکومت سعودی به وجود آمده است و نه بالعکس. بنابراین این سؤال ممکن است در اذهان ایجاد شود که آیا می‌توان با جامعه‌شناسی سیاسی متعارف به سراغ مطالعه این جامعه رفت؟ در ابتدا می‌توان چنین پاسخ داد که با وجود تأسیس جامعه توسط دولت در آغاز کار، آیا امکان ندارد که در مراحل بعدی جامعه بتواند در حکومت مؤثر شود و آن را شکل بدهد؟ چون هر حکومتی ناچار پایگاهی اجتماعی باید داشته باشد.

این سؤال را می‌توان متوجه کشورهای بیشتری به‌ویژه در خاورمیانه کرد؛ زیرا در بعضی جوامع افریقایی و آسیایی دیگر هم دولت‌ها جوامع را به وجود آورده‌اند. چرا باید عربستان متمایز باشد؟ البته می‌توان استدلال کرد که وضع عربستان حتی متفاوت از کویت و قطر بوده است (کریستال، ۱۳۷۸) و سنن متفاوت در این سرزمین‌ها جاری بوده است. می‌توان استدلال کرده که هویت «عربستانی» کاملاً جدید است و حتی در تکوین و هستی آن تردید روا داشت. در تحلیل نهایی به نظر می‌رسد که در کشورهای مشابه هم جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک با مشکل مواجه باشد. اما به صورت مشخص در عربستان هیچ‌گاه جابجایی قدرت صورت نگرفت؛ تشکل سیاسی بارز و قابل تشخیصی تکوین نیافته و یا در ظاهر مشهود و مؤثر نیست؛ احزاب و سندیکاها ممنوع‌اند و تنوع ایدئولوژیک هم حداقل در سطح و ساحت اجتماعی مشاهده نمی‌شود. با آنکه متخصصان زیادی پیش‌بینی سقوط حکومت سعودی، یا احتمال وقوع اعتراضات و حرکت‌های انقلابی را در دهه‌های گذشته مطرح ساخته‌اند (استنسلی، ۱۳۹۳)، اما در عمل جز در مقاطعی کوتاه و محدود و به‌شکل فعالیت‌هایی به صورت مختصر، حرکت قابل توجهی مشاهده نشده است.

یکی از مقاطع مذکور، اعتراضات در جریان موسوم به «بهار عربی» بود که عمدتاً در میان شیعیان تشدید شد و البته به سرعت هم فروکش کرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که با جامعه متفاوتی مواجه هستیم.

در این نوشتار، ابتدا تلاش می‌شود علل این «سکون و سکوت» تبیین شود و سپس شکاف‌های قابل تشخیص در جامعه سعودی بررسی گردد. در پرتو این بررسی روشن می‌شود که چرا انواع شکاف‌های ممکن و محتمل در جامعه عربستان در مقابل هیمنه و تسلط دولت و رابطه خاص دیانت و حکومت، مجال بروز نمی‌یابد. در ادامه، علل و عوامل مؤثر بر تداوم و یا تغییر مناسبات مزبور و فعال‌شدن احتمالی شکاف‌ها بررسی شده و در نهایت، در پرتو وضع کنونی و تحلیل تأثیر فاکتورهای مؤثر بر آینده روابط مذکور در میان‌مدت، تحلیلی از آینده مناسبات گروه‌های سیاسی - اجتماعی و حکومت عربستان ارائه خواهد شد.

الف. عربستان در مقام دولتی رانتیر

ثبات سیاسی عربستان توجه ناظران بسیاری را جلب کرده است و در باب آن تئوری‌پردازی‌های مختلفی صورت گرفته است. ذکر و یا تحلیل آن دیدگاه‌ها و مدل‌های مزبور از حوزه این مقاله خارج است. اما این اشاره لازم است که بیشتر این تئورسین‌ها، به جای عناصر اجتماعی، بر بُعد اقتصاد سیاسی و تأثیر آن بر ثبات تأکید کرده‌اند. یکی از نظریه‌هایی که مکرراً در تحلیل روابط دولت با جامعه در منطقه خاورمیانه و عربستان سعودی مورد استفاده قرار گرفته، نظریه دولت رانتیر است (Looney, 2001; Luciani, 1990). این نظریه مورد جرح و تعدیل‌های متعددی هم قرار گرفته و نقایص آن گوشزد شده است (Gray, 2011; Ross, 2009؛ ستاری، ۱۳۹۴). خلاصه این تئوری آن است که دولت‌های رانتیر به ثروت فراوان و بی‌زحمتی که حاصل فروش منابع طبیعی (در خاورمیانه مشخصاً نفت) دسترسی دارند و این درآمد قسمت اعظم عایدات کشور است (بیش از ۴۰ درصد درآمد). به دلیل تأمین نیازهای حکومت از این طریق، دولت به درآمدهای مالیاتی و اقتصادی دیگر محتاج نبوده و با اقتصاد رانتی غیرتولیدی کشور را اداره می‌کند.

در واقع، کشورداری هم عبارت است از توزیع و تخصیص درآمد رانتی. چون درآمد کلان مزبور در نتیجه فعالیت گروهی کوچک کسب می‌شود، انحصاری شده و دولت از جامعه استقلال می‌یابد و فعال مایشاء می‌شود (Luciani, 1990: 71-72). چنین دولتی دغدغه پایگاه اجتماعی ندارد؛ زیرا به تعبیر جیل کریستال و سایر اصحاب تئوری دولت رانتیر، دولت، رفاه می‌دهد و اطاعت می‌خرد (کریستال، ۱۳۷۸: ۲۸۰). جامعه در مقابل مواهبی که از رانت دریافت می‌کند و طبعاً در قبال آن دولت را هم با مالیات خویش تأمین نکرده و پاسخگو نمی‌داند، ارزش‌های دمکراتیک را فدا می‌کند. جای مذاکرات و چانه‌زنی‌های معمول در سیستم‌های دمکراتیک را دستگاه‌های سرکوب‌گر دولت رانتیر پُر می‌کنند. البته این نظریه‌پردازان، امکان بروز بحران‌های مالی و تأثیر احتمالی آن‌ها در حرکت به سمت اصلاحات سیاسی دمکراتیک را نفی نمی‌کنند. بعضی از محققین تلاش کرده‌اند تا ایده دولت رانتیر را با نوپاتریمونیالیسم ترکیب کنند (Özyavuz and Schmid, 2015: 9-10). نوپاتریمونیالیسم مدعی است که مکانیسم‌های توزیع و تخصیص ثروت ناشی از نفت را می‌تواند توضیح دهد. بر این اساس، یک حاکم، پادشاه

یا رئیس‌جمهور در مرکز شبکه‌ای از نخبگان قرار می‌گیرد که ضمن اطاعت از رهبر، بین خود رقابت می‌کنند (Erdmann and Engel, 2006: 20). در نتیجه شبکه‌ای از حامیان و پیروان^۱ به وجود می‌آید که از آن طریق، درخواست‌ها به بالا انتقال می‌یابد و امتیازات به پایین ارائه می‌شود (Erdmann and Engel, 2006: 20-21). این سبک «حامی‌پروری»^۲ برای آن نوع کشورهای خاورمیانه که دمکراسی نیم‌بندی دارند، می‌تواند کارآمد باشد. اما کارآیی مدل مزبور برای تحلیل سیاست و جامعه عربستان محل تردید است. زیرا که در این کشور نهادهای نیمه‌دمکراتیک و شبه‌دمکراتیک هم وجود ندارد.

علاوه بر انتقادات مذکور، ایرادات دیگری هم بر رانتیرسم وارد شده است. تمرکز بر رانت و غفلت از سایر نیروهای اجتماعی و به تبع آن نوعی تقلیل‌گرایی که در نظریه نهفته است (ستاری، ۱۳۹۴: ۲۹). ساده‌انگاری در آن بارز است؛ زیرا اگر استقلال از جامعه را صددرصد بپذیریم، دولت نباید به هیچ عنوان خود را پاسخگو بداند، ولی این دولت‌ها به شکلی از اشکال خود را مسئول دانسته و به فشارهای اجتماعی و سیاسی عکس‌العمل نشان می‌دهند. تئوری مزبور نمی‌تواند اختلافات بین اشکال حکومت‌ها و انواع فعالیت‌های سیاسی در این کشورها را نیز توضیح دهد (Gray, 2009: 10-11).

در پاسخ به نقایص تئوری دولت رانتیر، بازنگری‌ها و اصلاحات مختلفی صورت گرفته و الحاقات جدیدی به آن افزوده شده است. برای مثال تئوری دولت رانتیر تخصیص‌یافته^۳ با انتقاد از تعمیمات مکانیکی، به تفاوت در پیشینه کشورها به‌ویژه در دوران قبل از ظهور رانت تأکید دارد. از این منظر، برای نمونه، عربستان حتی در دوران قبل از کشف و فروش تجاری نفت، از رانت زیارت و تجارت برخوردار بوده و بنابراین، ساخت رانتی در آن با درآمد نفتی پدیدار نشده است (Foley, 2010: 24). «متیو گری» در بازپردازش تئوری دولت رانتیر، از رانتیرسم متأخر سخن به میان آورده و معتقد است که در اثر رشد جمعیت، رواج اسلام‌گرایی سیاسی، فشارهای ناشی از بیکاری، جهانی‌شدن و بلوغ دولتی، تحولی در رانتیرسم رخ داده است. با تحول مزبور، به‌رغم حفظ هسته سخت و اصلی، دولت‌های رانتیر متأخر به رویه‌های کارآفرینی، توسعه‌خواهی

1. patron-client
2. Clientelism
3. specialized

و پاسخگویی^۱ عطف توجه کرده‌اند. به عقیده وی، هفت خصیصه متمایزکننده بین رانتیرسم و رانتیرسم متأخر وجود دارد:

۱. دولت‌های رانتیر متأخر جوابگوتر شده‌اند، اما غیردمکراتیک مانده‌اند. در اثر فشار بیکاری، تکنولوژی‌های جهانی سازی که نافی اقتدار و مشروعیت سنتی‌اند، این قبیل دولت‌ها می‌کوشند، ضمن اجتناب از دمکراتیزاسیون، به نیازها و انتقادات جواب دهند. برای مثال، مجالس بدون اختیارات ایجاد کنند و یا مشاورین و کمیسیون‌های خود را گسترده‌تر کنند. طرح انتخابات شوراهای شهری در عربستان یا مجمع گفتگوی ملی در این کشور، همچنین دادن امکان حضور زنان در انتخابات شوراها را می‌توان از این منظر تحلیل کرد (Al-Hatiani, 2015). تلاش دولت عربستان برای جذب عناصری از جامعه مدنی، نخبگان دینی و یا کنترل آن‌ها، ماهیت نمایشی این قبیل گشایش‌ها را نشان می‌دهد.

۲. گشودگی در مقابل جهانی‌شدن و در عین حال، حفظ حمایت‌گری^۲. برخلاف تئوری‌های اولیه که دولت رانتیر را درون‌گرا و منزوی می‌دیدند، عربستان در سال ۲۰۰۵ وارد سازمان تجارت جهانی شد و با همسایگان، روابط همگرایانه دارد، توریست‌های خارجی را در مقیاس کم قبول می‌کند و به شکل محافظه‌کارانه‌ای با رسانه‌های جدید کنار می‌آید.

۳. اتخاذ سیاست اقتصادی فعالانه و توسعه‌گرا. برخلاف نظر نظریه‌پردازان دولت رانتیر که این نوع دولت‌ها را بی‌نیاز از سیاست اقتصادی می‌دانند (به استثنای توزیع‌گری)، قطعاً این دولت‌ها، سیاست اقتصادی مشتمل بر سیاست مالی و پولی، سیاست تجاری، استراتژی‌هایی برای بخش‌های مابعد صنعتی (مانند دویی و ابوظبی)، بازار کار و .. دارند. برنامه بلندپروازانه سعودی‌ها برای تحول اقتصادی این کشور که در سال ۲۰۱۶ اعلام شد و با تردیدهایی مواجه شد، نمونه‌یی از این سیاستگذاری‌هاست (Henderson, 2016). این برنامه‌ها عموماً مرکب از سیاست‌های کنترل شده‌اند (ملهم از چین و موارد مشابه).

1. responsiveness

2. protectionism

۴. اقتصاد انرژی‌محور^۱ جای خود را به اقتصادهایی با موتور محرکه انرژی^۲ می‌دهد. با آنکه انرژی و درآمدهای حاصل از آن همچنان منبع اصلی عواید است، اما عایدات آن به جای توزیع سنتی صرف تنوع‌بخشی^۳ اقتصادی می‌شود و بخش‌های دارای مزیت نسبی تشویق می‌شوند. یارانه‌ها کاهش می‌یابد و بر کارآیی و صنایع حقیقتاً تولیدی تأکید می‌شود.

۵. ساخت دولت سرمایه‌دار کارآفرین پدیدار می‌شود. دولت فقط به توزیع نمی‌اندیشد؛ زیرا احتمال بحران را ملاحظه می‌کند و به عنوان بزرگ‌ترین بازیگر اقتصادی اجازه می‌دهد مکانیسم‌های بازار عمل کند و بخش خصوصی نقشی مهم، اما کنترل‌شده و تنظیم‌شده^۴ ایفا کند. در کنار این‌ها، تشویق به سرمایه‌گذاری هم صورت می‌گیرد، اما شرکت‌های بزرگ هنوز دولتی بوده و توسط وفاداران، خانواده‌های تجار نزدیک به حکام و.. اداره می‌شود. بخش خصوصی هیچ‌گاه به صورت چالشی برای حکومت در نمی‌آید.

۶. توجه به مسائل بلندمدت و عاقبت‌اندیشی. به دلیل بحران‌ها و پیش‌بینی بحران، تلاش می‌شود تا آینده بیمه شود. بخشی از این هدف، از طریق تنوع‌بخشی کنترل‌شده و بازاری‌سازی جزئی فوق‌الذکر و قسمتی دیگر هم از راه سرمایه‌گذاری در خارج و احیاناً ایجاد اشتغال وسیع‌تر (برای مالیات قابل اتکاتر) عملی می‌شود.

۷. سیاست خارجی فعالانه‌تر و نوآورانه‌تر. دولت‌های رانتیر متأخر از جمله عربستان، ضمن حفظ روابط سنتی‌شان با قدرت‌های بزرگ، به استفاده از قدرت نرم (مثل الجزیره قطر، یا خطوط هوایی و شرکت‌های هواپیمایی، تبلیغ ایدئولوژیک و..) و ورود فعالانه‌تر در بحران‌های منطقه‌ای (مانند بحران سوریه و یمن) روی آورده‌اند (Gray, 2011: 23-35).

این نظریه هم نظیر نظریه‌های قبلی مربوط به دولت رانتیر، عدم بروز اپوزیسیون و نیروهای اجتماعی را با فاکتورهای اقتصادی توجیه و تحلیل می‌کند. به نظر می‌رسد که در این میان، دست‌کم در مورد عربستان عنصر ایدئولوژی بسیار مهم است. از این‌رو، محققانی کوشیده‌اند تا با یک سه‌گانه، یعنی رانت نفت، رانت ایدئولوژی و بازار تحریف شده یا شبه‌بازار، این فقدان

1. Energy-centric
2. Energy-driven
3. diversification
4. regulated

نیروهای اجتماعی و سیاسی را در کشورهای نفت خیز منطقه، توجیه و تبیین کنند (ستاری، ۱۳۹۴). بنا به تحلیل ستاری، باید به جای دولت رانتیر از تعبیر دولت هیدروکربنی سخن گفت و تنها به سطح کلان بسنده نکرد. دولت‌های هیدروکربنی کلیت یکپارچه‌ای متشکل از شبه‌بازار، رانت نفتی و رانت سنت در اختیار دارند. در شبه‌بازار، الزامات سیاسی بر قواعد اقتصادی مقدم بوده و لذا اقتصادی سیاست‌زده و تابع مصالح سیاسی پدیدار می‌شود (ستاری، ۱۳۹۴: ۳۵). دولت با درآمد منحصر به فرد و عظیمش که از طریق نفت کسب می‌کند، مصالح سیاسی را بر بازار تحمیل می‌کند.

از ترکیب رانت نفت با رانت سنت، که درآمد و مصرف معنایی جامعه را در اختیار دارد، تکنوکراسی رفاهی ایجاد می‌شود. وظیفه این تکنوکراسی، که البته به معنای دقیق کلمه تکنوکراسی نیست، فراهم‌آوردن آسودگی مادی و معنوی برای مردم است. تکنوکراسی رفاهی به صورت کم‌رنگ و پررنگ قابل مشاهده است. در شکل پررنگ، جمعیت اندک، انباشت زیاد، تنوع اجتماعی کم (مانند عربستان و قطر) و دولت اجازه کنترل فوق‌العاده‌ای کسب می‌کند. در شکل کم‌رنگ، شکنندگی وجود دارد؛ زیرا نفوس زیاد، انباشت کمتر و تنوع زیاد یا متوسط است (مانند ایران و عراق) (ستاری، ۱۳۹۴: ۳۸). در جامعه هیدروکربنی، انسان هیدروکربنی به وجود می‌آید که فردی منفعل و وابسته به دولت است. طبقات پایین و متوسط، ایدئولوژی حاکمان را می‌پذیرند و از نظم پارادایمی آن پیروی می‌کنند و اهل فکر و روشنفکران به حاشیه رانده می‌شوند؛ زیرا بویژه در حالت پررنگ، همه ابزارهای ایجاد محافظه‌کاری در اختیار دولت است. دولت انتفاع می‌رساند و می‌ترساند. لذا وابستگی، ترس، بیگانگی و بی‌سوژگی تکوین می‌یابد.

تکنوکراسی رفاهی با تنظیم توزیع و مصرف درآمد، اجتماعی شدن خاص خود را به جامعه تحمیل می‌کند، جامعه را تجزیه کرده و حول نظم پارادایمی‌اش به آن‌ها جهت می‌دهد. جامعه دو دسته می‌شود: حامیان (طبقه پارادایمی) و مخالفان (طبقه غیرپارادایمی). به این ترتیب، قشر بندی اجتماعی منتفی می‌شود (ستاری، ۱۳۹۴: ۴۶). به نکات فوق، رواج روحیه رانت‌جویی و رانت‌خواری را هم باید افزود؛ که هم مانع بازار واقعی است و هم مایه فسادهای پنهان. به دنبال آن، عدم شفافیت و اصرار بر تداوم عدم شفافیت و رقابت تحکیم می‌شود و ظهور جامعه مدنی خطرناک‌تر به نظر می‌رسد. این تصویر مأیوس‌کننده را احتمالاً باید با پویایی‌های

جهانی شدن و فشارهای اجتماعی و ظهور نسل جوان متأثر از فضای بین‌المللی تعدیل کرد. هرچند این دولت‌ها انعطاف زیادی دارند، اما همان‌طور که در بحث از رانتیرسم متأخر هم اشاره شد، احتمالاً فشارهای بیشتر در آینده، آن‌ها را پاسخگوتر خواهد کرد.

در مجموع، دولت عربستان با استفاده از رانت نفتی و بازتوزیع آن در جامعه به صورتی دلخواه، ضمن آنکه به تعبیر طرفداران نظریه دولت رانتیر، رفاه داده و اطاعت خریده است، از رانت سنت هم استفاده می‌کند. علمای سنتی سعودی هم ضمن آنکه بلوکی از قدرت محسوب می‌شوند و در بقا و استحکام حکومت ذی‌نفع‌اند، برای تحکیم حکومت آل‌سعود تلاش می‌کنند و نسل‌های جدید را بر مبنای تفکر وهابی- سعودی می‌پرورند و نیازهای معنوی و روحی افراد جامعه را، در حد مقدمات‌شان و برای مبنای همان جهان‌بینی، مرتفع می‌کنند و جواب‌هایی برای سؤالات عرضه می‌کنند. ساخت رانتی وقتی انعکاس خود را در جامعه و فرد می‌یابد، جامعه‌ای بی‌شکل و بدون رأس و نخبگان فکری- فرهنگی و حتی نخبگان اقتصادی به وجود می‌آورد و تنها کسانی که به منابع قدرت و توزیع‌گران نزدیک‌اند، برخوردار می‌شوند. این فضا موجب انفعال، قبول ایدئولوژی حاکم، بیگانگی، ملالت و یأس می‌شود.

دولت نیز با ابزارهای سرکوبی، مخالفان نادر احتمالی را ساکت کرده و بی‌اعتمادی را در جامعه‌ای که فاقد تشکل و حزب و عناصر جامعه مدنی است، تشدید می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد در صورت عدم بروز بحرانی جدی و آن هم عمدتاً با منشأ خارجی، چنین حکومتی دارای اپوزیسیون مؤثری نخواهد شد.

ب. نیروهای سیاسی و اجتماعی در عربستان

اگر با تمهیدات تئوریک فوق به سراغ عربستان برویم و نیروهای اجتماعی و سیاسی این کشور را مرور کنیم، ملاحظه می‌شود که گروه‌های سیاسی- اجتماعی و به‌طور کلی، قشر بندی در آن کشور، حاشیه‌ای است. مطابق اصل پنجم قانون بنیادین حکومت، مصوب ۱۹۹۳، حکومت کشور پادشاهی بوده و در بین فرزندان عبدالعزیز بن سعود موروثی است. از سوی دیگر، مطابق اصل اول همین قانون «قانون اساسی کشور، کتاب خدا و سنت رسول‌الله» است. این اصول، انعکاس وضع موجود در هیأت حاکمه است. شورای علما (تأسیس شده در ۱۹۷۱) متشکل از دوازده

روحانی منصوب پادشاه و تحت ریاست مفتی اعظم است، که ضمن صدور فتاوی، سیستم آموزشی، قضاوت و دادگستری و کمیته‌های امر به معروف و نهی از منکر را بر اساس برداشت وهابی اداره می‌کند. مطابق قوانین، احزاب سیاسی ممنوع‌اند. سازمان‌های غیرحکومتی هم آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای ندارند. بنابراین، در فضای سیاسی این کشور فاقد احزاب و مجلس انتخابی، نمی‌توان از گروه‌ها و جریان‌های رسمی و جامعه مدنی مشروع سخنی به میان آورد.

به دلیل ماهیت حکومت که سلطنتی و مذهبی است و به دلیل سیستم آموزشی تحت اداره علمای وهابی و همین‌طور به سبب بافت اجتماعی مذهبی و سنتی، نمی‌توان از بحث‌های سیاسی به معنای متعارف و رایج در کشورهای دمکراتیک و نیمه‌دمکراتیک، در تحلیل وضعیت عربستان استفاده کرد. آنچه هست، مناظرات و مباحثات دینی با مایه‌های سیاسی است (الرشید، ۱۳۹۳). بنابراین، مهم‌ترین شکاف جامعه سعودی را باید شکاف مذهب دانست. این شکاف در درجه اول بین اهل سنت و غیر سنیان است که بر آن اساس، شیعیان طرد می‌شوند و از آن‌ها جداگانه بحث خواهد شد. در بین اهل سنت، سه جریان مشاهده می‌شود که با دو شکاف پدید آمده‌اند؛ یکی شکاف سنتی-مدرن است، که بر آن اساس، دو طیف صحوه و علمای سنتی از جریان لیبرال فاصله می‌گیرند. شکاف دوم را طرفداری از حکومت/ تأیید آل سعود یا نقد آن، یا به بیانی دیگر، شکاف محافظه‌کاری و تغییرخواهی می‌توان خواند. بر اساس این شکاف نیز جریان‌های لیبرال و صحوه در نقطه مقابل علمای سنتی قرار می‌گیرند.

۱. جریان علمای سنتی

پیوند علمای سنتی با حکومت آل سعود، از ابتدای تشکیل حکومت خاندان سعودی در قرن هیجدهم وجود داشته و البته با فراز و نشیب‌هایی توأم بوده است. به عقیده برخی ناظران، در فقدان احزاب و پروسه‌های مشروعیت‌آور مدرن، دین تنها منبع مشروعیت آل سعود شده و این امر موجب شده تا برخی نخبگان سعودی هم از دین برای توجیه اعمال خود استفاده کنند (Van Diemen, 2012: 4). محافظه‌کاری و مخالفت علمای سنتی با مظاهر تمدن جدید، شهرت دارد. با این حال، علما به مرور تکنولوژی‌های جدید را به درخواست حکومت تأیید کرده‌اند و با ایجاد تفاوت بین مقام عمل و مقام نظر، از اصطکاک با حکومت ممانعت نموده‌اند.

به عبارت دیگر، علما بدعت‌ها و نوآوری‌ها را رد کرده‌اند، اما از آل سعود انتقاد نکرده‌اند. دو حادثه مهم گروگان‌گیری در مکه به رهبری جهیمیان العتیبی (۱۹۷۹) و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، میدان مبارزه علمای مزبور را وسیع‌تر کرد. ملک خالد از علمای سنتی جواز خواست تا با گروگان‌گیران مبارزه کند و در این راه از نیروهای اروپایی و امریکایی هم استفاده شود.

علما هم حمایت خویش را منوط به توقف آزادسازی فرهنگی و اجتماعی و کنار گذاشتن مظاهر غربی کردند. در نتیجه، سانسور رسانه‌ها تشدید شد؛ حضور زنان در تلویزیون منع شد و آموزش و پرورش به علما سپرده شد (Van Diemen, 2012: 7). تربیت نسل‌های جدید توسط سنت‌گرایان، مشکلات جدیدی برای آل سعود ایجاد کرد. زیرا نسل جدید، حکومت سعودی را به حد کافی اسلامی تلقی نمی‌کرد و معتقد بود که این دولت با کفار غربی متحد شده است (Van Diemen, 2012: 11).

امروزه علمای سنتی علاوه بر شورای افتاء و هیأت کبار علما، مناصب قضاء، مدارس و چندین دانشگاه در اختیار دارند و در سطح جهانی هم به تبلیغ ایده‌های خویش مشغول‌اند. مطابق تحقیقی که به درخواست کمیته امور خارجی اتحادیه اروپا صورت گرفته است، حتی در نقاطی مانند مصر، کمک مالی و حمایت از علمای سلفی، باعث ترویج ایدئولوژی سلفی در مقابل اخوان المسلمین شده و این حمایت‌گری، بخشی از رقابت منطقه‌ای هم محسوب شده است (Racimora, 2013: 5). حجم واقعی ارقام کمک‌ها معلوم نیست، اما محققان گفته‌اند که تنها در دوران ملک فهد، بیش از ۱۵۰۰ مسجد، ۲۰۱ مرکز اسلامی، ۲۰۲ کالج اسلامی و دو هزار مدرسه دینی ساخته شده است، که حدود ۴۰۰۰ واعظ در آن مدارس کار می‌کنند و به سفر تبلیغی می‌پردازند. طرفداران وهابیت چهار پنجم انتشاراتی‌های اسلامی جهان را در اختیار دارند (Choksy and Choksy, 2015).

به هر حال، علمای سنتی خود جزئی از بلوک قدرت محسوب می‌شوند، اما روابطشان با حکومت خالی از اصطکاک هم نیست. با این حال و در این جا به دلیل تأثیرشان بر قدرت و تصمیم‌گیری‌های حکومت مورد بررسی قرار گرفتند.

۲. جریان صحوه

طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ جریان محافظه‌کارانه‌ای در میان علمای فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های دینی شکل گرفت، که هدف خود را رهاندن وهابیت از زنجیر اتحاد و اتفاق بین خاندان سلطنت و دستگاه مذهبی مستقر اعلام می‌کرد. به‌زعم صحویان، روحانیون وهابی به استخدام حکام سعودی درآمده و از جایگاه مدافع شریعت، به موضع سخنگو و خادم سلطنت مبدل شده‌اند؛ زیرا هر اقدام آنان را مشروع جلوه می‌دهند (الرشید، ۱۳۹۳: ۷-۱۲۶). جریان صحوه، که ناظران از آن به جریان نوسلفی هم تعبیر می‌کنند (Hamming, n.d:1) در واقع ایدئولوژی مرکب از وهابیت سنتی و تفکر اخوان‌المسلمین دارد؛ زیرا علمای اخوانی مصر و سوریه در دهه ۱۹۶۰ به دلیل سرکوبی جمال عبدالناصر به عربستان پناهنده و در آنجا به تدریس و تحصیل مشغول شدند. محمد قطب برادر سید قطب و از اساتید دانشگاه ام‌القراء مکه، یکی از معماران جریان صحوه بوده است (Lacroix, 2010: 3). به هر حال، در اثر تحولات مزبور و به‌ویژه با افول قیمت نفت در دهه ۱۹۸۰ و در نتیجه کاهش فرصت‌ها و منابع، قرائتی ایدئولوژیک از بحران اقتصادی عرضه شد.

به بیان لاکروآ، قبل از دهه ۱۹۸۰ صحویان شورشیانی بی‌آرمان بودند. اما بعد از آن، آرمانی داشتند، زیرا که نارضایتی اجتماعی در عربستان موج می‌زد (Lacroix, 2010). صحویان مخالف روابط گرم عربستان با کشورهای غربی بودند. به‌ویژه با جنگ خلیج فارس و حمله عراق به کویت و ورود ائتلاف غربی به منطقه و عربستان، مخالفت‌های آن‌ها به اوج خود رسید. فتاوی بن‌باز، مفتی اعظم سعودی در آن زمان، در تأیید دعوت از آمریکا و حتی جواز صلح با اسرائیل (Hamming, n.d: 3) مخالفت‌ها و انتقادات را به نهایت رساند. حکومت با دستگیری افراد شاخصی چون سفر الحوالی و سلمان العوده، جریان صحوه را به انزوا برد. افول حرکت بدون تأثیرگذاری مهم نشان داد که یا جریان مزبور پایگاه مهم اجتماعی ندارد و یا آنکه امکان تحرک سیاسی در جامعه نبوده است. حکومت به زندانی کردن علمای صحوی اکتفا نکرد و برای مقابله با آنان، مؤسسات و دانشگاه‌های وهابی جدیدی تأسیس نمود. به‌علاوه، کوشید با جلب همکاری صحویان برجسته، دیدگاه‌ها و آراء آنان را به حاشیه رانده و مسکوت بگذارد.

برای رفع برخی نگرانی‌ها از فساد، حکومت اصلاحاتی در بوروکراسی به اجرا گذاشت که کاملاً هم بی‌نتیجه نبود. با افول صحوه، دو جریان از دل آن پدیدار شد که منش و روشی کاملاً متفاوت در پیش گرفتند:

الف. جریان جهادی: که رأس آن، اسامه بن‌لادن بود. جهادیون در افغانستان فعالیت کرده بودند و خشونت سیاسی و توسل به مبارزه مسلحانه را وارد عربستان کردند. جریان القاعده و ایدئولوژی رادیکالی که تبلیغ کرده و امروزه به تهدیدی جهانی مبدل شده است و در جریان حملات یازده سپتامبر، جهان را وارد چالش‌های جدیدی کرد، محصول این جریان است. افراطیون بازگشته از افغانستان و سایر نقاط درگیری، سازمان القاعده جزیره‌العرب (AQAP) را تأسیس کردند. اولین اقدام مهم آن‌ها، بمب‌گذاری معروف ۱۹۹۵ ریاض بود که به مرگ شش تن از جمله پنج نظامی امریکایی منجر شد. اما عمده حملات در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ رخ داد (الرشید، ۱۳۹۳: ۸-۳۲۶). پس از ۲۰۰۵ شاهد افول القاعده جزیره‌العرب و تبدیل یمن به مرکز اصلی استقرار این گروه هستیم. به عقیده توماس هگهامر، تفاوت اصلی جهادیون عربستانی با سایر جهادی‌ها در آن است که جهادیون سعودی بیشتر با انگیزه پان‌اسلامیستی و نه ایدئولوژی اجتماعی-انقلابی فعالیت می‌کنند. از طرف دیگر، مسأله کمک به مسلمانان در خارج که به صورت فرهنگ در عربستان درآمده است، باعث شده تا فعالیت‌های گروه‌های جهادی در درجه اول متوجه خارج از مرزهای عربستان باشد (Hegghammer, 2010: 1).

در تبیین علل گرایش به تندروی در جامعه عربستان، ایده‌های مختلفی مطرح شده و برای نمونه، مضاوی الرشید، کاهش انحصار حکومت بر ایدئولوژی وهابیت را در عصر جهانی شدن مهم می‌داند. بعضی دیگر بر ناکارآمدی حکومت و مشکلات اجتماعی-اقتصادی و یا ماهیت افراطی تفکر وهابی و نظایر آن‌ها تأکید کرده‌اند (Hegghammer, 2010: 10).

ب. جریان لیبرالی: به اصلاح‌طلبان اسلامی هم شهرت دارند و به‌زعم لاکروآ، آثار شیخ یوسف قرضاوی و متفکران وسطیه مصر را می‌خوانند و به حزب عدالت و توسعه در ترکیه علاقه‌مند بوده و اصلاح دینی را با لحنی مصالحه‌جویانه مطرح می‌کنند (Lacroix, 2010). این گروه از صحویان، از طریق درخواست‌هایی که امضاء کرده‌اند، به جای دموکراسی خواستار شورا و تبدیل عربستان به حکومت مشروطه سلطنتی شده‌اند. برای نمونه، عبدالله الحامد که از صحویان

ناراضی معروف است، هم‌اکنون به اسلام‌گرایی لیبرال مبدل شده و خود را روشنفکر مسلمان لیبرال^۱ حقیقی می‌خواند. وی مدعی است که می‌تواند از دوگانه شیخ مذهبی بی‌اطلاع از جهان معاصر و روشنفکر سکولاری که نمی‌داند چگونه از اسلام حقوق بشر و ایده جامعه مدنی را استخراج کند، فراتر می‌رود (Lacroix, 2013: 292). این قبیل مواضع جریان لیبرال، آن‌ها را به گروه‌های لیبرال سکولار، ناسیونالیست و حتی افرادی که دارای پیشینه کمونیستی‌اند، نزدیک کرده است. بعضی از گروه‌های شیعی هم نسبت به این جریان تمایل نشان داده‌اند. با این حال، قدرت و نفوذ آنان چندان زیاد نیست.

جریان لیبرالی از ۲۰۰۲ خواستار اصلاحات در عرصه آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی برای زنان و مردان شده و از برابری حقوق شیعیان و اهل سنت، مشارکت سیاسی، اعطای اختیارات به نهادهای شورایی و تبدیل آن‌ها به نهادهای انتخابی، اجازه فعالیت برای سازمان‌های غیرحکومتی و احزاب و مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری از طریق کاستن از کنترل نهادهای دینی بر سیستم آموزشی دفاع کرده است (Hamzavy, 2006: 7-8). این درخواست‌های گستاخانه، در جامعه‌ای که فاقد هرگونه نهاد مدنی است «لیبرال‌های اسلامی» را در معرض سرکوبی و تعقیب قرار داده است. برای نمونه، در جریان طرح درخواست تشکیل حکومت مشروطه (سال ۲۰۰۳) که حاوی اغلب مطالبات فوق بود، پلیس دوازه تن از امضاکنندگان را بازداشت کرده و نه تن را با شرط عدم ارتکاب جرائم مشابه آزاد کرد. علی‌الدینی، متروک الفالح و عبدالله الحامد نیز در جریان محاکمه (۲۰۰۵) به شش تا ده سال زندان محکوم شدند. البته ملک عبدالله در اولین ماه‌های رسیدن به سلطنت، آنان را عفو کرد.

۳. جریان‌های سکولار در عربستان

با آنکه بسیاری از منتقدین لیبرال-اسلامی، ایده‌هایی نزدیک به سکولاریسم دارند، اما جریان‌های کوچک و اغلب در تبعیدی هم هستند که بر هویت اسلامی تأکید ندارند. با عنایت به ماهیت و رنگ غالب جامعه عربستان، حداقل در حال حاضر، برای چنین گروه‌هایی جز حاشیه‌نشینی آینده‌ای نمی‌توان پیش‌بینی کرد. یکی از این قبیل احزاب، حزب سبز عربستان است که غیرقانونی

محسوب می‌شود. حزب مزبور از دموکراسی بنیادین، عدالت و تساوی، عدم تمرکز، فمینیسم، احترام به تنوع فرهنگی و زیستی و... حمایت می‌کند (Zuhur, 2011: 101).

۴. شیعیان عربستان

جمعیت واقعی شیعیان عربستان که اغلب در مناطق نفت‌خیز منطقه شرقیه سکونت دارند، معلوم نیست. تخمین‌ها بین ۵ تا ۱۵ درصد است (International Crisis Group, 2005: 1; Beranek, 2009: 4). اما آمارهای غیررسمی این رقم را تا ۲۰ درصد هم برآورد کرده‌اند (Beranek, 2009). شیعیان از ابتدای تأسیس عربستان سعودی، تحت تبعیض سیستماتیک آموزشی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده‌اند. نسل‌های اولیه علمای شیعه، رویه سکوت و تقیه را در پیش گرفته بودند. از دهه ۱۹۷۰ و با پرورش نسل جدیدی از شیعیان، که در نجف و عراق درس خوانده بودند، اوضاع متحول شد. بازگشت روحانیونی مانند حسن الصفار، که با جریان‌های شیعی در کویت مرتبط بودند، به قطیف، باعث تشکیل شبکه‌های دینی-سیاسی شده که تا به امروز هم در سیاست شیعیان عربستان مسلطاند (International Crisis Group, 2005: 3). بسیج شیعیان متأثر از انقلاب اسلامی ایران، باعث مهم‌ترین نافرمانی مدنی در تاریخ عربستان شد.

با برگزاری مراسم عاشورا و برخورد خشن نیروهای پلیس با عزاداران، جریان شیعی رادیکال‌تر شد. شیخ الصفار اسم «جنبش اصلاحی شیعیان» را به «سازمان انقلاب اسلامی در جزیره‌العرب» تغییر داد و شعارهای ضد سعودی و ضد امریکایی مطرح کرد. این رویه رادیکال مدتی به طول انجامید، ولی در اواخر دهه ۱۹۸۰ غالب شیعیان به این نتیجه رسیدند که مبارزه خشونت‌آمیز بی‌فایده است و به دلیل کمی جمعیت شیعیان، آنان نمی‌توانند انقلابی در عربستان ایجاد کنند. بنابراین، با حکومت مصالحه کردند و تبعیدیان بازگشتند و حکومت قول رفع تبعیضات و اصلاح برنامه‌های درسی موهن نسبت به شیعیان و.. را داد (International Crisis Group, 2005: 4). شیخ حسن الصفار هم با انتشار کتاب «پلورالیسم و آزادی در اسلام» در سال ۱۹۹۰، از سازش شیعه و سنی و آزادی و دموکراسی سخن به میان آورد. گفتمان اخیر تاکنون در نزد شیعیان سعودی مؤثر بوده است (Beranek, 2009: 5). در کنار این جریان اصلی،

جریان‌های رادیکالی هم وجود داشته است که بخشی از آن‌ها، گروه موسوم به حزب‌الله حجاز را در سال ۱۹۸۷ تأسیس کردند و ادعا شده است که با حزب‌الله لبنان و ایران مرتبط بوده‌اند. گروه مزبور مذاکره با آل سعود را مردود دانسته و توافق ۱۹۹۳ شیعیان و دولت عربستان را تسلیم می‌خواند (Jones, 2012: 13; Jones, 2009: 20). ادعا شده است که این گروه در پس انفجارهای الخُبر و حمله به نیروهای امریکایی بوده است. به هر حال، شیعیان عربستانی امروزه به‌رغم برخی حوادث به‌ویژه در جریان اعتراضات بهار عربی و اعدام روحانی معروف نمر باقر النمر، اهداف معتدلانه و دمکراتیک مانند آزادی مذهبی، رفع تبعیض، ممانعت از اهانت به شیعیان و نظایر آن‌ها را مطرح می‌کنند. شیعیان متحدان بالقوه جریان‌های لیبرال و معتدل محسوب می‌شوند. در عرصه بین‌المللی نیز به نظر می‌رسد که وضع روابط ایران و عربستان بر رفتار سعودی‌ها با شیعیان و امکان ستیز و سازش بین طرفین تأثیر مهمی دارد. علاوه بر این‌ها، باید به شیعیان اسماعیلی در نجران اشاره کرد که به‌رغم محرومیت مضاعف، به دلیل قلت نسبی جمعیت‌شان، در رسانه‌ها و عرصه‌های مدنی چندان مشهود نیستند.

ج. شکاف‌های غیردینی

با آنکه شکاف‌ها در جامعه عربستان و قشربندی آن، به دلیل ساخت رانتی دولت، بارز نیست، اما چند شکاف مهم وجود دارد که هرچند در حال حاضر فعال نیستند، ممکن است در آینده باعث بروز مشکلاتی برای حکومت سعودی شوند. در ادامه، از این شکاف‌های غیرفعال، با تفصیل کمتری بحث خواهد شد.

۱. شکاف نسلی

جمعیت عربستان یکی از جوان‌ترین جمعیت‌های جهان است. جمعیت این کشور با نرخ رشد سالانه ۱/۸ (از ۲۲/۳ میلیون نفر در ۲۰۰۲ به ۲۶/۱ میلیون نفر در ۲۰۱۲ رسیده) افزایش می‌یابد، ولی جمعیت جوان آن دارای نرخ رشدی ۲/۶ درصد بوده است (از ۴/۳ میلیون در سال ۲۰۰۲ به ۵/۵ میلیون در سال ۲۰۱۲). بیکاری جوانان نرخ بالای ۲۷ درصد دارد (در قیاس با ۱۲/۲ نرخ کل بیکاری) و ۴۳ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها بیکارند (Alkhabeer Capital, 2014).

7). شهرنشینی سریع (از ۴۸ درصد در دهه ۱۹۷۰ به ۸۰ درصد در سال ۲۰۰۰ و پیش‌بینی ۸۸ درصد شهرنشینی در ۲۰۲۵) کارجویان بیشتری را روانه بازار می‌کند (Alkhabeer Capital, 2014: 2). در عین حال، برنامه‌های دولت برای افزایش اشتغال شهروندان هم مشکلاتی پیش می‌آورد. مهارت ناکافی، دستمزد بالای اتباع سعودی در قیاس با کارمندان و کارگران خارجی، تن‌ندادن به مشاغل سطوح پایین‌تر و نظایر آن‌ها، بیکاری را تداوم بخشیده است. جوانی جمعیت به‌علاوه بیکاری، به آسیب‌های اجتماعی و رادیکالیسم و نظایر آن‌ها می‌انجامد. از سوی دیگر، افزایش هزینه‌های زندگی، مشکل مهم مسکن را هم بر مشکلات موجود می‌افزاید (Montagu, 2015: 12). در کنار این‌ها، نظرسنجی‌ها هم هشداردهنده است. بر اساس تحقیقات، جوانان سعودی در اغلب موارد بیش از جوانان سایر کشورهای عربی طرفدار آزادی، حقوق بشر و دموکراسی هستند. برای نمونه، طبق نظرسنجی مؤسسه اصضاء برسون-مارستلر در سال ۲۰۱۶ تحت عنوان پیمایش جوانان عرب، ۹۰ درصد جوانان سعودی با این گزینه که رهبران باید برای تقویت آزادی شخصی و حقوق انسانی زنان تلاش کنند، موافق بوده‌اند. کشورهای عمان، یمن، کویت و امارات در رده‌های بعدی قرار دارند (Asda'a Burson, Marstdler, 2016: 29). جوانان عربستانی بیشترین کاربران توئیتر و یوتیوب بوده‌اند (Burson, Marstdler, 2016: 39). به نظر می‌رسد این امر امکان بروز اعتراضات را افزایش خواهد داد. اما چون بیشتر مباحث جوانان هم در صورت سیاسی‌بودن، رنگ و بوی مباحثات دینی سلفی و وهابی دارد، امکان افتادن آن‌ها به دام جهادیون نیز وجود دارد (Hegghammer, 2010 : 194).

۲. شکاف قبائلی

با آن‌که تلاش‌هایی صورت گرفته تا هویت جمعی سعودی، اگر نگوئیم هویت ملی به معنای متعارف آن، ساخته شود، اما هنوز هم هویت‌های قبیلگی حائز اهمیت هستند. مقامات عربستان در ایجاد هویت «عربستانی» و «سعودی» سه عامل مهم را مد نظر داشته‌اند که عبارتند از تشکیل هسته ملیت حول خاندان سلطنت بر اساس پیوندهای قبائلی و منطقه‌ای (به‌ویژه از طریق ازدواج فرزندان رؤسای قبایل و خاندان آل سعود)، بسط چارچوبی نهادین بر اساس گسترش دستگاه بوروکراسی برخوردار از ثروت نفت و ایجاد فرهنگ سیاسی مبتنی بر میراث فرهنگی نجد (شکل

لباس، سنن و برداشت آنان از اسلام) (Beranek, 2009: 5). البته امروزه اپوزیسیون سعودی کمتر بر هویت قبیلگی تأکید می‌کند، اما هنوز هم افراد هویت خویش را با تعلق‌شان به قبائل بزرگی چون تمیم، عتیبه، قحطان، عنزه و شمر تعریف می‌کنند و حتی از تعبیر سعودی اجتناب می‌کنند. به هر حال، سران قبائل، از طرف وزارت کشور، مسئول رتق و فتق امور قبائل‌شان شده و رابط بوروکراسی و قبیله‌شان شده‌اند؛ امری که باعث شده منتقدان از آن به اجیرکردن رؤسای قبائل تعبیر کنند (Samin, 2015: 188).

بعید به نظر می‌رسد که در صورت تداوم شرایط فعلی، هویت‌های قبیلگی بتوانند در آینده عربستان نقش مهمی ایفا کنند؛ به‌ویژه اگر رشد سریع شهرنشینی را هم در نظر بگیریم. یکی از شکاف‌های مشابه، شکاف نجدی-حجازی است که ب‌ویژه احمد زکی یمانی و دخترش «می یمانی» روی آن تأکید داشته و حرکت حجازیه را هم تأسیس کردند. می یمانی کتب و مقالات متعددی هم در تأکید بر شکاف مزبور تألیف و منتشر کرده است. یکی از مهم‌ترین آن‌ها «گهواره اسلام: حجاز و جستجوی هویت عربستانی» است. یمانی در این اثر، حجازیان را مردمی بی‌دولت خوانده است (Yamani, 2004). با این حال، این‌گونه حرکت‌های جدایی‌طلبانه، تأثیر و انعکاس قابل‌اعتنایی در عربستان سعودی نیافته است. بعید است در آینده قابل‌تصور هم حائز اهمیت شوند. در واقع، به نظر می‌رسد که دولت رانتیر با توان مالی خویش، هم رؤسای قبائل را جذب کرده و هم امکان بروز اعتراضات را تضعیف کرده است.

د. روابط دولت و نیروهای اجتماعی و سیاسی در عربستان

همان‌گونه که در مطالب آغازین این مقاله اشاره شد، در ساخت رانتیر و هیدروکربنی جامعه عربستان، دولت به جامعه شکل می‌دهد و قدرت اقتصادی خارج از چنبره دولت، یا وجود ندارد یا آن نیروهای اقتصادی هم وابسته و طفیلی دولت هستند و از آن منتفع می‌شوند. این وضع باعث نفی استقلال افراد و عدم شکل‌گیری طبقات به معنای کلاسیک کلمه می‌شود. در فقدان استقلال اقتصادی و ممنوعیت نهادهای مدنی و سرکوبی شدید جوانه‌های سازمان‌ها و نهادهای غیرحکومتی، جامعه مدنی و عناصر آن نمی‌توانند بروز و سازماندهی داشته باشند. در واقع، زمانی که حول شکافی سازماندهی وجود نداشته باشد، آن شکاف در حکم معدوم یا غیرفعال است. از

طرف دیگر، انحصار استفاده مشروعیت‌بخش از مذهب هم در دست علمای وهابی حامی حکومت است و آنان با پرورش نسل‌های متعدد تحت تعالیم خودشان، فضای فکری و فرهنگی را هم مسخر کرده‌اند. در نتیجه، حکومت‌گران تقریباً در تمام موارد، با سهولت نسبی مخالفان را از پیش پای برمی‌دارند و در این راه، از پشتیبانی علمای وهابی و حتی اکثریت جامعه برخوردارند. بافت سنتی و مذهبی عربستان اجازه طرح افکار متفاوت را هم نمی‌دهد. در نتیجه، مباحث و اختلافات منحصر به مباحث دینی می‌شود. اپوزیسیون سعودی هم در تحلیل نهایی مذهبی است؛ حتی بین شیعیان آزرده و آسیب‌دیده از وهابیت. احتمالاً اکثر مخالفان حکومت سعودی، مواضعی تندتر و سنتی‌تر از حکومت دارند.

به نظر می‌رسد در داخل عربستان دو فاکتور مهم بر قوت‌گیری یا ضعف گروه‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی سعودی مؤثر است. یکی، درآمدهای نفتی و افزایش یا کاهش این درآمدها. در ادواری که قیمت نفت دچار نوسان می‌شود و حکومت مجبور به کاهش بودجه و هزینه‌ها و خدمات عمومی می‌شود، نارضایتی افزایش می‌یابد. در چنین مواردی، نرمش در رفتار حکومت انتظار می‌رود و گاهی هم مشاهده می‌شود. دیگری، رشد سریع جمعیت و تحولات جمعیتی است. جوانی جمعیت، مشکل اشتغال و مسکن و مطالبات اجتماعی و فرهنگی آنان، تداوم روندهای فعلی را با اشکال مواجه می‌کند (عربستان؛ مشکلات...، ۱۳۹۱: ۵۰-۴۹). هرچند برنامه‌ریزی‌هایی در این راستا صورت گرفته، اما بحران‌های مهمی به‌ویژه در صورت تداوم قیمت پایین نفت، بروز خواهد کرد. همان‌گونه که از قول متیو گری نقل شد، اتخاذ سیاست توسعه‌گرا و جوابگوشدن دولت و کارآفرینی دولتی و توجه به بلندمدت، از اجزای ساخت دولت رانتیر متأخر است، که در عربستان هم به وضوح مشاهده می‌شود.

در بحث از از اوضاع گروه‌های سیاسی سعودی هم اشاره شد که دولت سعودی نمی‌تواند و نمی‌خواهد فضای سیاسی بازتری ایجاد کند، زیرا مباحث و عناصر رادیکال به میدان خواهند آمد. در اتخاذ چنین سیاستی، علمای سنتی حامی حکومت هم نقش مهمی دارند. در واقع، علمای سنتی با بسیاری از تغییرات مدنظر حکومت همراهی نمی‌کنند. ضمن آنکه طرح مباحث انتقادی باعث افول انحصار علمای سنتی و تضعیف جایگاه آنان و در نهایت، حکومت خاندانی آل سعود خواهد شد. ضعف جامعه مدنی، فقدان گروه‌های حمایت‌گر و همراهی نسبتاً گسترده طبقات

متوسط و پایین اجتماع با حکومت، زمینه تکوین اپوزیسیون جدی را از میان برده است. بنابراین، به نظر می‌رسد در صورت تداوم جریان نفت و ادامه روابط حسنه علمای سنتی با آل سعود و فقدان فشار عمده بین‌المللی، اوضاع عربستان در آینده قابل پیش‌بینی به همین روال ادامه خواهد یافت.

۵. چشم‌انداز روابط دولت عربستان و جریان‌های اجتماعی و سیاسی

از آنچه گفته شد و از تصویر نیروهای اجتماعی و سیاسی و بنیان رانتیر و هیدروکربنی عربستان، می‌توان خطوط کلی روابط آینده نیروهای مزبور و حکومت را به شرح زیر ترسیم کرد.

۱. به نظر می‌رسد امکان بروز اپوزیسیون قوی و فراگیر در آینده میان‌مدت وجود ندارد. گذشته از آنکه دستگاه‌های کنترل و سرکوب حکومت با قدرت تمام عمل می‌کنند، با وجود ماهیت رانتیری حکومت و وابستگی اقتصادی عموم مردم به حکومت، تبلیغ و ترویج ایدئولوژی مطلوب حکومت در همه عرصه‌ها و تداوم حمایت روحانیت وهابی، بروز ایدئولوژی مخالف با دشواری مواجه است. آنچه در جامعه عربستان می‌تواند ظاهر شود، بحث‌های مذهبی و دینی است که یا سر از جهادگرایی درمی‌آورد و یا به سهولت با دستگاهی پلیسی و مذهبی تحت کنترل درمی‌آید. طبعاً آینده نویدبخشی هم برای نسل جوان و عامه مردم، در قیاس با آنچه بالفعل موجود است، ترسیم نمی‌کند. این مباحث اگر به حوزه‌های لیبرالی کشیده شوند، امکان تبلیغ نمی‌یابند و در بافت سنتی، طرفداران قابل توجهی کسب نمی‌کنند. ضمن آنکه به لحاظ قانونی و قضایی هم امکان تجمع و تشکل وجود ندارد. این وضع به سرخوردگی، یأس، بیگانگی با جامعه، انزوا و یا احیاناً بازگشت به حرکت‌های افراطی منجر می‌شود.

۲. فقدان سنت‌های مدنی و سیاسی در عربستان، باعث عدم شکل‌گیری فرهنگ سیاسی معطوف به همکاری، تحمل و پذیرش روال‌های اجتماعی - سیاسی دمکراتیک شده است. برخلاف بسیاری از کشورهای خاورمیانه، عربستان حتی اتحادیه‌های کارگری و سندیکاهای صنفی هم نداشته است. در نتیجه، فعالیت‌ها موقت و کوتاه‌مدت بوده و سریعاً به سمت زیرزمینی شدن و افراط سوق می‌یابد؛ که حذف چنین جریان‌ها و فعالانی با سهولت و مشروعیت صورت می‌گیرد.

۳. اختلافات شدید در درون اپوزیسیون مانع از آن می‌شود که گروه‌های مزبور بتوانند حول یک ایده یا چارچوب به فعالیت بپردازند. برای نمونه، اپوزیسیون جهادگرای عربستان، حکومت را به دلیل آنکه به حد کافی مذهبی و پای‌بند احکام شرعی نیست، زیر سؤال می‌برند. حال آنکه اپوزیسیون لیبرال، از سخت‌گیری مذهبی و تفاسیر قدیمی و غیرمتناسب با زمانه و لزوم رعایت بیشتر حقوق شهروندان و نظایر آن‌ها سخن به میان می‌آورد. این ادعا از نظر اپوزیسیون تندروی مزبور، کفرآمیز بوده و طرفداران آن‌ها قابل مجازات هستند (Hegghammer, 2010: 91-2). در چنین شرایطی، طبعاً لیبرال‌ها، حکومت سعودی را به طیف‌های افراطی اپوزیسیون ترجیح می‌دهند؛ طیفی که البته خصومتش نسبت به شیعیان هم آشکار است و در حملات گاه به گاه به مراکز دینی و عبادی آنان مشاهده می‌شود. بنابراین، بستر مناسبی برای گردهم‌آیی اپوزیسیون وجود ندارد.

۴. اپوزیسیون عربستان با یک معما مواجه است. اگر به مذهب متوسل شود، این عرصه، میدان علمای سنتی و زمین بازی حکومت است. هرچند امکان ظهور گفتمان‌های جدید در این ساحت منتفی نیست، اما بعید است از این مناقشات، اصلاحات سیاسی و اجتماعی استخراج شود. ضمن آنکه باید توجه داشت که ایدئولوژی وهابیت و تفکر سلفی بر منع هرگونه نوآوری مبتنی است. از طرف دیگر، توسل به ارزش‌های لیبرالی و دموکراتیک، انعکاس و توجه مطلوبی در جامعه عربستان نمی‌یابد و منحصر به حلقه‌های آکادمیک و خارج‌نشینان می‌شود. این گروه‌ها هم به سهولت کنترل و سرکوب یا جذب سیستم می‌شوند؛ زیرا خارج از چنبره دولت، مکانی برای ادامه حیات نیست.

با توجه به نکات فوق و مبانی حکومت در عربستان، به نظر می‌رسد تحول مهم سیاسی زمانی در این کشور ممکن خواهد شد و هنگامی نیروهای اجتماعی و سیاسی مستقل در آن سر برخواهند آورد که در ارکان اصلی کشورداری سعودی یعنی ساخت رانتیر و حمایت مستمر علمای سنتی از حکومت، رخنه‌ای پدید آید. در این میان، ضعف در بنیه اقتصادی مهم‌تر است، زیرا علمای سنتی به‌رغم برخی انتقادات و نارضایتی‌ها، در نهایت حکومت را تأیید می‌کنند. در واقع، آلترناتیو بهتری برای آنان قابل تصور و موجود نیست. اما کاهش قیمت نفت و درآمدهای نفتی، می‌تواند انتقادات اقتصادی در جامعه را دامن زده و بر فاصله اقتصادی افراد منسوب به

خاندان آل سعود و مردم عادی بیفزاید؛ وفاداری بوروکراسی و سران عشایر و قبائل را تضعیف کند و اعتراضات نسل جوان بیکار و بی درآمد را موجب شود و شکاف‌های اجتماعی غیرفعال را فعال سازد. البته در آن صورت نیز چشم‌انداز دمکراتیک قابل تصور به نظر نمی‌رسد؛ زیرا نسل جوان هم در نهایت تربیت‌یافته گفتمان فرهنگی و اجتماعی وهابیت هستند. قوت‌گیری گروه‌های رادیکال، از محتمل‌ترین سناریوها در آن زمان است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله استدلال شد که به دلیل ماهیت رانتیر و هیدروکربنی دولت عربستان و به واسطه توانایی حکومت در شکل‌دهی به جامعه و شهروندان، طبقات و اقشار اجتماعی به معنای کلاسیک کلمه در این کشور قابل تشخیص نیست. حکومت متکی بر خاندان سلطنتی، نیروهای مذهبی سنتی، بوروکراسی منتفع از آن و نیروهای مسلحی که کاملاً تحت کنترل اعضای خاندان سلطنتی است (Laham, 2002: 88)، ممنوع‌کردن فعالیت سیاسی، فقدان فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و امکان بحث و گفتگو، کنترل آموزش و پرورش و مراکز دانشگاهی توسط علمای وهابی، امکان و احتمال فعالیت سیاسی و بروز نیروهای اجتماعی و سیاسی را از میان برده است. در فقدان تشکلهای سازمان‌های مستقل از حکومت، افراد دچار انزوا، انفعال، یأس و سرخوردگی می‌شوند. عجیب نیست که جوانان سعودی از نرخ بالای افسردگی در میان کشورهای عربی برخوردارند (Alotaibi, 2015: 18; Al-Qadhi et al. 2014). حکومت عربستان هم با اطلاع از تحولات اجتماعی و سیاسی ناشی از عصر جهانی‌شدن و کاهش کنترل دولت‌ها بر جریان‌های اطلاعاتی، تلاش‌هایی برای خنثی‌سازی تأثیرات دمکراسی‌ساز و اعتراض‌آفرین آن به عمل آورده است.

اجرای برنامه‌های اقتصادی برای کمک به اقشار فقیرتر، ایجاد برخی تغییرات جزئی در سیستم سیاسی با تأسیس شوراهای شهرها و برگزاری انتخابات و دادن حق رأی به زنان و جذب نخبگان معترض، برنامه‌ریزی اقتصادی برای ایجاد اشتغال و کاستن از وابستگی به نفت و حرکت به سمت دولت پُست‌رانتیر، کارآفرینی دولتی و تقویت بخش خصوصی تحت کنترل دولت از آن جمله است.

شرایط فوق باعث شده تا مباحث سیاسی، یا مخفی و زیرزمینی و یا رادیکالیزه شود و در هر حال، نحیف بماند. در فقدان سابقه فعالیت‌های سیاسی و بستر اجتماعی مناسب، اختلافات شدید درون اپوزیسیون و پارادایم‌های آن‌ها و خصمانه تلقی شدن هر نوع فعالیت سیاسی، ضعف مفرط و حتی فقدان عناصر بازیگر جامعه مدنی و نبود زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی برای شکل‌گیری اقشار و طبقات، نیروهای مذهبی همچنان رنگ مذهبی خواهند داشت؛ ضعیف و نحیف خواهند ماند و نخبگان آن، در بسیاری از موارد، جذب هیأت حاکمه خواهند شد. در مورد شیعیان هم باید گفت که انتظار نمی‌رود در آینده نزدیک تحول مهمی در وضعیت آنان رخ دهد، زیرا عموم علمای سنتی و اپوزیسیون مذهبی سعودی (غیر از طیف لیبرال) با اعطای حقوق و آزادی‌ها به شیعیان مخالف هستند. این وضع باعث تداوم برخی تمایلات رادیکال در جامعه شیعه عربستان خواهد شد. البته اوضاع شیعیان از سطح و نوع روابط عربستان و ایران هم متأثر می‌شود.

منابع

- استنسلی، استیگ (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی سیاسی قدرت در عربستان*، ترجمه: نبی‌الله ابراهیمی، پژوهشکده مطالعات راهبردی الرشید، مضاوی (۱۳۹۳)، *عربستان و جریانهای اسلامی جدید*، ترجمه: رضا نجف‌زاده، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات اسلامی.
- ستارپور، سجاد (۱۳۹۴)، *صُور بنیادی حیات نفتی (به سوی گذار از رانتیریسیم و ادبیات دولت رانتیر)*، فصلنامه دولت پژوهی، سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۴.
- «عربستان؛ مشکلات ساختاری و پاسخهای موقت»، دیده‌بان امنیت ملی، شماره چهارم، مرداد ۱۳۹۱.
- کریستال، جیل (۱۳۷۸)، *نفت و سیاست در خلیج فارس، حکومتگران و بازرگانان در کویت و قطر*، ترجمه: ناهید اسلامی و شاپور جورکش، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- Alkhabeer Capital (2014), Analysis of Saudi Unemployment, available online at: <http://www.alkhabeer.com/sites/default/files/Arab%20Youth%20Unemployment%20-%20English.pdf> <retrieved at 12/11/2016>
- Al-Hatiani, Ibrahim (2015), Saudi elections: Serious or just for show? Available online at: <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2015/12/saudi-arabia-municipal-elections-women.html> <retrieved at 12/11/2016>
- Alotaibia, Turki (2015), “Combating anxiety and depression among school children and adolescents through student counselling in Saudi Arabia”, *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, Vol. 205.
- Al-Qadhi, Waleed, Saeed ur Rahman, Mazen S Ferwana and Imad Addin Abdulmajeed, “Adult depression screening in Saudi primary care: prevalence, instrument and cost,” *BMC Psychiatry*, 2014, available online at: <http://bmcp psychiatry.biomedcentral.com/articles/10.1186/1471-244X-14-190> <retrieved at 12/11/2016>
- ASDA'A Burson-Marsteller (2016), “**Inside the Hearts and Minds of Arab Youth**” A White Paper on the Findings of the ASDA'A Burson-Marsteller Arab Youth Survey 2016 available online at: www.arabyouthsurvey.com
- Choksy, Carol E. B. and Choksy, Jamsheed K. (2015), “The Saudi Connection: Wahhabism and Global Jihad”, in: *World Affairs Journal* (May/June 2015), available online at: <http://www.worldaffairsjournal.org/article/saudi-connection-wahhabism-and-global-jihad> <retrieved at 12/11/2016>
- Erdmann, Gero, Engel, Ulf (2006), “Neopatrimonialism Revisited – Beyond a Catch-All Concept,” GIGA Working Paper 16, GIGA German Institute of Global and Area Studies, 2006. Available online at: http://repec.giga-hamburg.de/pdf/giga_06_wp16_erdmann-engel.pdf <retrieved at 12/11/2016>
- Foley, Sean (2010), *The Arab Gulf States: Beyond Oil and Islam*. Boulder: Lynne Rienner.
- Gray, Matthew (2011), *A Theory of “Late Rentierism” in the Arab States of the Gulf*, Center for International and Regional Studies, Georgetown University School of Foreign Service in Qatar, Occasional Paper No. 7
- Hamming, Tore (no date), “**Opposition in the Saudi Kingdom: The House of Saud threatened by an Islamic Awakening and Liberals?**” available online at: www.academia.edu/download/30690740/Saudi_Arabias_Islamic_Awakening_TH.pdf <retrieved at 12/11/2016>

- Hamzawy, Amr (2006), *The Saudi Labyrinth: Evaluating the Current Political Opening*, **Carnegie Endowment for International Peace**.
- Hegghammer, Thomas (2010), *Jihad in Saudi Arabia: Violence and Pan-Islamism since 1979*, Cambridge University Press.
- Henderson, Simon (2016), Vision or Mirage? Saudi Arabia's Ambitious Economic Plans, **The Washington Institute**, Policy Watch: 2633, available online at: <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/vision-or-mirage-saudi-arabias-ambitious-economic-plans><retrieved at 12/11/2016<
- International Crisis Group (2005), "The Shiite Question in Saudi Arabia," **Middle East Report** (Amman/Brussels/Riyadh, September 19, 2005)
- Jones, Toby (2009) "Embattled in Arabia: Shi'is and the Politics of Confrontation in Saudi Arabia," Occasional Paper Series, Shi'a Militancy Program, **Combating Terrorism Center at West Point**, June 3, 2009.
- Jones, Toby (2012) "**Saudi Arabia**", in: Assaf Moghadam, *Militancy and Political Violence in Shiism: Trends and Patterns*, Routledge .
- Lacroix, Stephane (2010), Islamic Dissent in an Islamic State: the Case of Saudi Arabia. AUC Forum, Dec 2010, American University in Cairo, Egypt. Available online at: <https://hal-sciencespo.archives-ouvertes.fr/hal-01053300><retrieved at 12/11/2016<
- Lacroix, Stephane (2013) "**Saudi Arabia and the Limits of Post-Islamism**" , in: Asef Bayat, *Post-Islamism: The Many Faces of Political Islam*, Oxford University Press.
- Laham, Nicholas (2002), *Selling AWACS to Saudi Arabia: The Reagan Administration and the Balancing of America's Competing Interests in the Middle East*, Greenwood Publishing Group
- Looney, R.E. (2001), "**Saudi Arabia: Measures of Transition from a Rentier State**", in: Joseph Kechichian ed., *Iran, Iraq, and the Arab Gulf States*, New York: Palgrave .
- Luciani, Giacomo (1990) "**Allocation vs. Production States: A Theoretical Framework**" in: Giacomo Luciani (ed.) *The Arab State*, London: Routledge.
- Luciani, Giacomo (1994) "**The Oil Rent, the Fiscal Crisis of the State and Democratization**," in: Ghassan Salamé (ed.), *Democracy without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World*, London: I. B. Taurus.
- Montagu, Caroline (2015), *Civil Society in Saudi Arabia: The Power and Challenges of Association*, Research Paper, **Chatham House** .
- Özyavuz, Anaïs, Schmid, Dorothée (2015) Persistence and Evolutions of the Rentier State Model in Gulf Countries, **The Institut français des relations internationales**.
- Racimora, William (June 2013), Salafist/wahhabite financial support to educational, **social and religious institutions**, Directorate-General for External Policies of the Union
- Ross, Michael (2009), "Oil and Democracy Revisited," Preliminary draft paper, (March 2, 2009), available online at: <https://www.sscnet.ucla.edu/polisci/faculty/ross/papers/working/Oil%20and%20Democracy%20Revisited.pdf><retrieved at 12/11/2016<
- Samin, Nadav (2015), *Of Sand or Soil: Genealogy and Tribal Belonging in Saudi Arabia*, Princeton University Press.
- Van Diemen, Renée (2012), "**Politics and Religion in Saudi Arabia**", available online at: <http://www.lboro.ac.uk>
- Yamani, May (2004), *Cradle of Islam: The Hijaz and the Quest for an Arabian Identity*, London: I.B. Tauris
- Zuhur, Sherifa (2011) *Saudi Arabia*, Santa Barbara: ABC-CLIO

